

قدر خدا را نشناخته ایم (قسمت سوم)

قدر خدا را نشناخته ایم ۳ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين سلام و رحمت بي انتهای حضرت حق جلیل بر تمام شیعیان راستین و پیروان اسلام ناب و جویندگان حقیقت «ادب» ثمره شجره طیبه ای است که ریشه اش [...]

قدر خدا را نشناخته ایم ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين سلام و رحمت بي انتهای حضرت حق جلیل بر تمام شیعیان راستین و پیروان اسلام ناب و جویندگان حقیقت «ادب» ثمره شجره طیبه ای است که ریشه اش «عقل» است و «اساءة ادب» حاصل شجره خبیثه ای است که ریشه اش «جهل» است؛ غرق در گناه جز اعتراف و طلب مغفرت از حضرت حق و عذر جسارت به آستان علمای بزرگ و طلب بخشش از مومنان، حرفی برای گفتن در این باره ندارد.
مقدمه:

۱ - موضوع بحث: آیا خداوند متعال در قرآن کریم سبّ نموده است؟ جناب سید صادق شیرازی مدعی است که خداوند در قرآن سبّ و دشنام داده است و ما می گوئیم، ذات اقدس الهی -جلّ جلاله- و رسولانش و امامان معصوم از این امر، منزه هستند.

۲ - سبّ مومنان حرام و نسبت به هر انسانی مگر در موارد استثنایی (مانند کسانی که ایجاد شک و شبهه می کنند یا اهل بدعت و فتنه گری در امت اسلام هستند) مصداق عینی قبح و خلاف مصلحت عقلی و عقلائی است.

۳ - در بحث های علمی و معرفتی هدف، نقد و بررسی یک عقیده است (ما قال) و بررسی عقاید و عملکرد اشخاص مدّ نظر نبوده و خود بحث مستقلی می طلبد (من قال) پس هرگاه یک عقیده ای از شخص یا گروهی مورد بحث واقع می شود، نقد آن یا منکوب کردن یا پناه بردن به خداوند متعال از آن عقیده، مستلزم سبّ و دشنام به صاحب آن عقیده نیست همچنان که تمجید و تحسین از یک نظر مستلزم تحسین صاحب آن نمی باشد. مانند آن که بگوئیم: خلیفه دوم درباره حضرت علی -علیه السلام- گفته است: «رأت عين الله و ضربت يد الله» یا «لولا علی لهلك عمر»، عقیده حق است ولی تمجید گوینده نیست.

۴ - هدف فقط نقد و بررسی «موضوع بحث» برای کشف و دفاع از حقیقت می باشد و لاغیر؛ و اگر برای اهمیت موضوع از عباراتی در مقاله استفاده می شود، می خواهیم برسانیم که این نظریه تا چه حدّی جسارت به ساحت قدس ربوبی است و یا تا چه اندازه بدیهی و روشن است و ... اما هرگز مقصود ما کنایه و دشنام یا اهانت به اشخاص و گروه های معتقد به آن عقیده نبوده است بنابراین هدف ما دفاع و حفاظت از حریم قدس الهی و قرآن کریم و اهل بیت -علیهم السلام- است و بس. اما اگر بر فرض محال روش هیئت العروة الوثقی صحیح باشد که بیان یک مطلب بر اساس برداشت شخصی ما، کنایتاً هتک حرمت به فلان شخص و گروه است پس باید انصاف داد آیا بر اساس این روش، اولین هتک حرمت و بی ادبی از طرف جناب آقای سید صادق شیرازی نسبت به مخالفان عقیده شان از شیعیان صورت نگرفته است؟ (می توانید به ابتدای مقاله شماره ۱ که از فیلم سخنرانی ایشان نوشته شده است مراجعه فرمایید)

۵ - تذکر این نکته لازم است که حبّ و بغض یا تعصب و تقلید از آفات تحقیق و عوامل عدم پذیرش حق است و باید از این امور اجتناب نمود.

۶ - روش: اثبات امور بدیهی برای منکران، امکان پذیر نیست ولی برای رسیدن به حقیقت براهینی ابراز می شود و روش جدل احسن هم مقدمه آن است و با اتکا به مسلمات خصم شروع شده و پس از اسکات، راه به اثبات مدعا

و اقامه برهان و سپس کشف بدیهی، منتهی می گردد؛ اگرچه ما در مقاله اول برهان را به صورت منطقی آن تقریر نکردیم.

۷ - نگاه مجدد به مقاله اول نشان می دهد که روش بنده، اثبات حقیقتی روشن است، برای آنان که طالب حقیقتند. مطالبی که در صفحه اول آن مقاله بیان گردید دارای دو بخش است: الف- برهان به سبک و سیاق ادبیات عرفانی تقدیم شده است نه به شکل منطقی آن. ب- بیان شاهد مطالب که معمولاً برای تفهیم بهتر صورت می پذیرد؛ که متأسفانه با کم لطفی، به دست آویزی برای غفلت از متن و پر رنگ کردن حاشیه مبدل گشته است؛ ما برای آن مخاطبان که به ظواهر حدیث خو گرفته اند و بر اساس روش خودشان (مسلمات خصم) یعنی استفاده از روایات مرسل و مرفوع و ...، روایاتی را از کتاب میزان الحکمه مطرح کردیم.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به روی دیده شد
اگر بدون غرض و به دور از ایرادات بنی اسرائیلی و داستان پردازی به متن اصلی عنایت شود، روشن خواهد شد که اگر تمام آن چند روایت را حذف کنیم و به جای آن شواهد تاریخی بیاوریم یا اصلاً شاهدهی ذکر نکنیم، برهان در جای خودش محفوظ و برقرار است.
تقریر برهان مقاله اول به شکل منطقی:

الف - خداوند کمال لایتناهی و از توصیف بندگان غیر مخلص منزّه است و ما مخلوقات، از درک کمال او عاجزیم.

ب - خداوندی که خود عین ادب محض است، پیامبر اسلام را در نهایت ادب و بالا ترین درجه مکارم اخلاقی پرورش داده و مودّب نمود.

ج - سیره قطعیه ایشان سلوک کریمانه حتی با دشمنان است.

بنابراین پیامبری که مخلوق محدودی است و سیره قطعیه اش سراسر ادب است (هرگز اساءة ادب نکرده است) پس قطعاً خداوندی که عین ادب است، امکان ندارد (محال عقلی) در کتاب مقدسش کلام زشت و رکیک به کار برد.

بخش اول:

بحث مهم عقلی که متأسفانه از آن غفلت شده است و ما به صورت خلاصه آن را مطرح می کنیم:

آیا از حُسن مطلق و خیر محض (خداوند متعال)، شرّ و یا ظلم و یا فعل قبیح صادر می شود؟

الف - حکمت نظری: حکمای الهی بر اساس براهین معتقدند که ما اصلاً در جهان هستی «شرّ» نداریم و آن یک امر عدمی است ولی این مطلب منافاتی با آن ندارد که شرّ نسبی صورت بگیرد مثلاً اگر یک حقیقت وجودی مانند دانه گندم که برای رسیدن به کمال نوعیش ره می پوید اگر در خاک بیوسد یا جانوری آن را بخورد در عین حالی که به کمال لایق نوعیش نرسیده ولی در نگاه کلی تر به نظام احسن، به کمال لایقش می رسد و در همان حال می توانیم بگوییم مورچه ای که دانه را می خورد برای آن دانه شرّ نسبی است؛ همچنین وجود شیطان و اعمالش در نظام احسن، خیر است اگرچه از آن جهت که مانع بهشت رفتن کافران می شود شرّ نسبی است بنابراین از نظر وجودی هیچ زشتی، شرّی و عیبی یا ظلمی محقق نمی شود، این مطلب مقدمه و پایه برای حکمت عملی است.

ب - در حکمت عملی بخش اخلاق (چه کارهایی شایسته است انسان در حوزه فردی آن را انجام دهد یا ترک کند) سه نوع عنوان داریم: ۱- عناوینی که بدون واسطه و علت، مصداق حُسن و قبح هستند مانند عدالت و احسان حسن است و ظلم و اساءة ادب و سوء خلق قبیح است. ۲- عناوینی که با واسطه، مصداق حُسن و قبح هستند یعنی ثانیاً و بالعرض، مصداق می باشند مانند صدق، کذب، قتل، دزدی، غیبت و ... که به صورت مصلحت آمیز آن حُسن و مفسده آمیز آن قبیح است. ۳- عناوینی که مصداق بی واسطه یا با واسطه حُسن و قبح نیستند مانند زدن دست بر دیوار یا میز در حالی که هیچ اثری برای خودش و دیگران نداشته باشد.

سؤال: عنوان سبّ یعنی کلام و سخن زشت و بد و ناسزا و گفتن کلمات رکیک، از کدام یک از انواع سه گانه

است؟

جواب: سخن زشت و ناسزا مصداق بلا واسطه قبیح است و صدورش از حضرت حق -جلّ جلاله- محال می باشد زیرا همچنان که قبلاً هم عرض شد فعل قبیح همیشه قبیح است و زشت هرگز زیبا، و ناسزا، سزا نمی شود و انقلاب در ماهیت محال است مانند ظلم که همیشه ظلم است و هرگز عدل و حسن نمی شود و شرّ که همیشه شرّ است و هرگز خیر نمی شود اما باید توجه داشت این امر منافات ندارد برای موارد اضطراری و ضرورت که انسانی برای دفع ظلم و فساد بزرگ تر به انجام ظلم کوچک تر مرتکب شده و این امر جائز شمرده شود زیرا ظلم و شرّ نسبی در عین حال که ظلم است در صدور فعل اضطراری از انسان جائز است و این امور در ساحت قدس الهی راه ندارد یعنی از خداوند متعال شرّ نسبی یا ظلم نسبی صادر نمی شود.

اما اگر کسی ادعا کند که از نوع با واسطه است (مانند قتل و دزدی و ...) اگرچه نامعقول است زیرا سخن زشت هرگز زیبا نمی شود ولی بر فرض صحت، مانند صدق و کذب است، اگر مصلحت باشد حسن و اگر مفسده داشته باشد قبیح است، با این وجود باز هم نمی توان این صفات را به حضرت حق جلیل نسبت داد زیرا بدیهی است که نمی توان پذیرفت خداوند متعال دروغ مصلحت آمیز بگوید بنابراین سخن زشت و رکیک گفتن چه از نوع اول یا دوم باشد ساحت اقدس الهی از آن میرا و منزّه است.

پس سبّ (کلام زشت و ناسزا) اولاً هرگز حسن و سزا نمی شود ثانیاً عرض شد بیان بدی و زشتی اخلاق و آنچه سزاوار افراد است هرگز کلام زشت و ناسزا نیست بلکه سزا و حق است.

سوال: آیا «امر» به سبّ از طرف اولیاء الهی قبیح است؟

جواب: امر به مکلفان در هنگام دفع افسد به فاسد به معنای آن نیست که اولاً فاسد، دیگر فاسد نیست یا قبیح، قبیح نیست ثانیاً قبول قباحت نسبی در مواقع ضروری و اضطراری برای مکلف خلاف عقل نیست و جائز است ثالثاً امر به چنین مواردی قبیح نیست بلکه بیان مصادیق قاعده عقلی است (مانند بیان مصداق قاعده الضرورات تبیح المحذورات و ...) از همین مطلب جایگاه شریعت نسبت به عقل روشن می شود مانند آن که عقل حکم می کند اطاعت خدا و پیامبرش واجب است و شرع مقدس همان را بیان می کند و مؤید عقل است و در فضایی که عقل ورود ندارد و ساکت است شریعت ناطق است و مصادیق را بیان می فرماید. بحث حُسن و قبح عقلی و شرعی هم همین گونه است تا آن جا که نور عقل مستقلاً حقایق را کشف می کند، سبّ قبیح است و ساحت قدس ربوبی هم منزّه از آن است و نقل هم آن را تأیید می فرماید که الله نَزَلَ احسن الحدیث خداوند زیباترین سخن را نازل کرده است.

روشن ترین حقیقت

هر انسان عاقلی اگر توجه کند که خداوند متعال، حُسن مطلق و خیر محض است یعنی تصور کند موجودی را که سراسر وجودش عین زیبایی و نیکویی است، به روشنی حکم می کند که این موجود زیبای بی نهایت به اقتضای ذات اقدسش، محال است به غیر از خوبی و زیبایی چیزی از حضرت او صادر شود:

الف - اگر به عالم تکوین نظر کند راز «ما رأیت الا جمیلاً» برایش آشکار می گردد و هیچ عیبی و زشتی در جهان خلقت نمی یابد و اعتراف می کند: الذی خلق سبع سماوات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرّین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر. خداوندی که هفت آسمان را بالای هم بیافرید. در آفرینش [خدای] هستی بخش، هیچ گونه تفاوت و اختلافی نمی بینی. پس چشم بگردان آیا خلل و نقصانی می بینی؟ باز دوباره چشم بگردان [و بنگر ولی] چشم ناکام و خسته [از یافتن عیب] به سوی تو باز می گردد. (آیات ۲ و ۳ ملک ۶۷)

ب - اگر به عالم تشریح بنگرد سراسر آیات کلام الله را زیبا می یابد حتی آن جا که حق تعالی می خواهد صفات و قبايح شرعی مجرمان را بیان فرماید آن را با کلمات خوب و حسن بیان می کند و به این سبب وی حقایق را دریافته و با قرآن کریم هم نوا شده می گوید: الله نَزَلَ احسن الحدیث خداوند زیبا ترین سخن را نازل فرمود. (آیه

این زیبایی هنر حضرت حق در قرآن کریم است که در مقام بیان برخی از احکام و یا افعال و صفات زشت حزب شیطان، با کلمات و الفاظ زیبا و حسن سخن گفته و آن‌ها را تقبیح کرده است.

بخش دوم:

الف - کسانی که با بحث‌های عقلی (مانند فلسفه و کلام) آشنایی دارند به خوبی آگاه اند که اقتضای براهین در معارف ایجاب می‌کند که موضوعات و حیثیات مختلف ملاحظه شده تا هر مطلب در جای خودش نقد و بررسی و پس از تنقیح کامل و تعمق، اثبات یا ابطال شود پس این که گفته شود: «فرار از بحث با شعبه شعبه کردن بحث بی فایده است»، صحیح نیست و ما چهار برهان برون دینی و چهار برهان درون دینی در مقاله دوم اقامه کردیم تا تفاوت مبنا و حیثیات آن‌ها برای اهلش روشن شود و قصد فرار یا پیچیده کردن مطالب را نداریم، برعکس این کار از خلط مباحث و مغالطه و قضاوت‌های گزیره‌ای، جلوگیری می‌نماید. معنای این تقسیم و انشعاب به درون دینی و برون دینی این است که اگر محقق یا موضوع بحث بعد از ایمان به شهادتین است، مقام درون دینی است و ما می‌توانیم به غیر از ادله عقلی از ادله نقلی هم استفاده نماییم و اگر محقق یا موضوع بحث قبل از باور به شهادتین است، مقام برون دینی است و از قرآن و حدیث به صورت تعبدی نمی‌توانیم استفاده کنیم مگر آن که این دو مستقلاً (بدون توجه به ایمان) خودشان دلیل عقلی اقامه کنند.

بنابراین اگر «موضوع بحث» پیش از قبول نبوت خاصه باشد مانند ما نحن فیه و یا ما کسانی را در نظر داریم که هنوز رسالت پیامبری خاص را نپذیرفته اند اما خداوند را پذیرفته اند یا باور دارند، می‌گوئیم: باید (ضرورت عقلی) خداوند متعال برای دعوت مردم به حق و هدایت آنان فردی را به سویشان ارسال فرماید که از نظر عقلی (حکمت عملی) متخلق به مکارم باشد و عیب و نقص عقلایی و عرفی هم، به نظر آن مردم نداشته باشد. در این مقام بحث عرض شد که اگر رسول عیب اخلاقی یا عرفی داشته باشد، ارسال او برای مولی مستلزم نقض غرض است، بر این اساس حسن و قبح را شرع معین نمی‌کند چون هنوز پیامبر خاصی، اثبات نشده تا شریعت معنا دهد. «این که کلیات حسن و قبح را مطرح می‌کنید خوب است اما آیا مصادیقش را شما تعیین می‌کنید یا شریعت؟»

جواب بسیار روشن است، در بحث خدا شناسی و معرفت رُسل در مرحله اول، عقل حاکم است (یعنی حسن و قبح عقلی واقعی در حکمت نظری و عملی) و در مرحله دوم، عقلاً حاکم اند (یعنی حسن و قبح عقلی اعتباری) و پس از اثبات شخص نبی در مرحله سوم، شارع مقدس حاکم است (یعنی حسن و قبح شرعی)

ب - باید توجه داشت که مبنای ما در معارف و اصول عقاید، برهان است و فقط به یقینات اعتماد می‌کنیم و تقلید در آن را باطل می‌دانیم که این روش مورد تایید قرآن کریم نیز می‌باشد: ۱- قرآن کریم تقلید از آباء و گذشتگان را بدون تعقل و برهان، سرزنش می‌کند (آیات ۲۳ زخرف ۴۳ و ۱۰۴ مائده ۵). ۲- در آیات بسیاری از برهان و حجت و عقل، دفاع می‌کند: قل هاتوا برهانکم این کنتم صادقین (آیات ۱۱۱ بقره ۲ و ۶۴ نمل ۲۷) - لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل (آیه ۱۶۵ نساء ۴) - يجعل الرجس علی الذین لا یعقلون (آیه ۱۰۰ یونس ۱۰) - ۳- عدم یقین و ظنّ و تخمین را حجت نمی‌داند: لاتقف ما لیس لک به علم (آیه ۳۶ اسراء ۱۷) - ان الظنّ لایغنی من الحق شیئاً (آیه ۳۶ یونس ۱۰)

تذکر مهم: در بحث‌های درون دینی استفاده از روایت‌های متواتر حجت است اما انواع خبر واحد، به دلیل آن که مفید ظنّ است، معتبر نمی‌باشند اگرچه در احکام بنا به ادله مربوطه، حجت است، ولیکن ما برخلاف عقیده خودمان، این بحث را بر مبنای کسانی که اعتماد به اخبار غیر متواتر در شناخت خداوند و رُسل و ائمه معصومین -علیهم السلام- دارند، ادامه می‌دهیم.

ج - نقد و بررسی روایات:

روایت اول - نقل شده که حضرت رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- در جواب شتم فردی گفته است: یا اخوة القردة و الخنازیر و عبدة الطاغوت...، صرف نظر از این که روایت مرفوعه است، اما برای این قبیل مطالب

عرض می کنیم که قابل توجیه است؛ زیرا نباید حضرت رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- را با افراد دیگر قیاس کرد چرا که قیاس مع الفارق است. قرآن کریم می فرماید: و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحی یُوحی. از روی هوی سخن نمی گوید، این سخن جز وحی که نازل می شود، نیست (آیات ۲ و ۳ نجم ۵۲) پس آنچه می فرماید عین حقیقت است و بیان حقایق عالم غیب می کند؛ همچنان که حضرت احدیت -جلّ جلاله- بعضی از افراد کافر را به صورت قرده یا خنزیر مسخ می نماید، حضرت پیامبر عظیم الشان اسلام هم آن را به مصالحی بیان می فرماید و از آن جا که باطن و حقیقت برزخی کسانی که مقلد کور یا بی غیرت یا حرام خوار هستند به صورت قرده و خنزیر است که ملائکه و اولیاء آن را درک می کنند و البته همه مردم در قیامت آن را می فهمند، بنابراین اگر مصلحت باشد پیامبران بزرگ الهی می توانند حقیقت باطن آن ها را افشاء کنند، در حقیقت فرمایش حضرت بیان مصداق یا تطبیق آیه ۶۰ مائده ۵ می باشد.

روایت دوم - اولاً روایت از طریق اهل سنت نقل شده است. ثانیاً کلمه ذی الأستاه یعنی دارای سُرین ها و کبیر العجز یعنی سُرین بزرگ و کلمه زشت و قبیحی ابراز نشده است. ثالثاً احتمال دارد مقصود متکلم مشخصه ظاهری معاویه باشد تا با شخص دیگر همنام، مشتبه نشود همچنین احتمال دارد کنایه از پرخوری و علاقه به دنیا باشد و یا احتمال دارد مقصود تنبلی و تن پروری و ترک جهاد و قیام برای حق باشد و احتمالات دیگر (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)، در هر صورت دلالت به بیان کلام زشت ندارد.

روایت سوم - نقل شده حضرت به مروان بن حکم فرموده است: هو الوزغ ابن الوزغ، الملعون ابن الملعون. اولاً سلسله روایت از اهل سنت هستند. ثانیاً به سبب وجود مینا مولای عبد الرحمن بن عوف، تضعیف شده است. ثالثاً معنای کلمه وزغ در اصل به معنای «لرزش» و به معنای «مرد ترسو و تنبل و یا فرومایه» است همچنین کلمه الوزغ به نوعی از مارمولک گفته می شود که جمع آن وزغ است (در فارسی وزغ به معنای قورباغه است)، ملعون هم یعنی کسی که از رحمت الهی محروم گردیده است. در مقاله شماره ۱ توضیح دادیم که اگر مصلحت باشد اشکالی ندارد که به شخص ترسو، ترسو گفته شود.

روایت چهارم - من تمام العبادة الوقیعه فی اهل الریب. اولاً به فرموده صاحب بحار این روایت به مرفوعه محمد بن بزیع شناخته می شود پس روایت مرفوعه است. ثانیاً معنای کلمه «وقیعه» عبارت است از: ۱- صدمه و آسیب کارزار ۲- غیبت کردن ۳- بدگویی از مردم، بنابراین به دلیل مشترک لفظی بودن، احتمالات مختلف است و می تواند معنای غیر دشنام و کلام رکیک داشته باشد پس قابل استدلال نیست. ثالثاً غیبت و بدگویی از مردم مستلزم بکار بردن کلمات زشت برای اهل ریب نمی باشد.

روایت پنجم - اگر ابی اسحاق مذکور در سلسله روایت ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم باشد، شیعه نیست و همچنین عباد ابوسعید نیز مجهول است؛ توضیح این روایت مانند روایت دوم است. روایت ششم - اولاً سلسله روایت برایش ذکر نشده و در کتب مشهور روایی، نقل نگردیده است. ثانیاً کلمه «ابنه» به معنای ۱- عیب ۲- حقد و کینه ۳- معنای بد دیگری هم دارد. ثالثاً احتمال دارد معنای روایت این باشد که دشمنان اهل بیت معدن عیب یا معدن حقد و کینه بودند و چون احتمالات متعدد است قابلیت استدلال را ندارد. (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال)

روایت هفتم - این روایت که مشهور به قنوت امام حسن عسکری -علیه السلام- می باشد هیچ سلسله و سند معتبری برایش ذکر نشده است و معنای آن را هم در روایت ششم توضیح دادیم.

روایت هشتم - مهم ترین روایتی که در آن کلمه «سب» بکار رفته و نقل شده است که امام صادق -علیه السلام- فرموده اند: ما گروه بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را به سب و دشنام دادن و بیزارگی جستن از آن دو، امر می کنیم و چنین استدلال شده که خود امام و فرزند امام هم سب می نمودند. نقد و بررسی سلسله سند:

۱- نصر بن الصباح بلخی: غالی بوده و روایتش فاقد ارزش برای استدلال است. النجاشی/ باب النون/ ۴۲۸: هو غال المذهب. الرجال شیخ طوسی/ باب ذکر اسماء/ باب النون/ ۴۴۹: انه كان من الطیارة غال. رجال الکشی/ جزء

اول/ خبر اول/ ص ۱۸: هو غال. رجال ابن داود/ الجزء الثانی/ باب النون/ ۵۲۲: من اهل البلخ و غال. الخلاصه علامه حلی/ قسم ثانی/ فصل ثالث/ ص ۲۶۲: غالی المذهب و كان كثير الروایة.

۲- اسحاق بن محمد البصری: غالی بوده است. رجال شیخ طوسی/ اصحاب ابی الحسن/ باب الهمزه/ ص ۳۸۴: یرمی بالغلو. رجال ابن داود/ جزء ثانی/ باب همزه/ ۴۲۶: انه كان غالباً فاسد المذهب. خلاصه علامه حلی/ فصل اول فی الهمزه/ باب ثالث/ ۲۰۰: یرمی بالغلو.

۳- محمد بن جمهور قمی مجهول است اما اگر منظور محمد بن جمهور العمی باشد، او هم غالی است. رجال طوسی/ باب میم/ ۳۱۴: غال

در مورد روایت آخر که ظاهراً به صورت هدیه است تشکر می کنم و از عدم سند متقن و محکم آن صرف نظر می کنم ولی درباره دلالت آن باید عرض کنم که حضرت ربّ العالمین، مبدلّ السینات بالحسنات است و چون آن فرد، جاهل قاصر بوده و از روی صفای دل و حُسن نیت اشتبهاً مرتکب سیئه (سبّ به فرعون) شده است، آن سیئه برای وی حسنه منظور شده است. بنابراین به هر حال سیئه از سیئه بودنش خارج نشده است اما دلالت نمی کند که عالم یا جاهل مقصر هم معذور است و به هر حال دلالت بر این ندارد که خداوند متعال یا پیامبر -صلی الله علیه و آله- عمل او را تایید فرموده باشند.

بخش سوم:

۱- ذات اقدس احدیت -جلّ جلاله- در قرآن کریم منحرفان را تکفیر یا تفسیق نموده است و صفات زشت دیگر آن ها را بیان می فرماید و این عین حقیقت بوده و سبّ و دشنام و ناسزا نیست و بارها عرض کردیم بیان صفات و افعال زشت، غیر از بکار بردن سخن زشت است پس بیان مشرک بودن و خصوصیات بد دیگر حزب شیطان از طرف ذات الهی و رسولانش و ائمه اطهار -علیهم السلام- بیان واقعیت است و این غیر از سبّ است. توضیح و افشای جرم و صفات و افعال مجرمان به دو صورت ممکن است الف- آن را با کلمات مؤدبانه بیان کنیم ب- آن را با کلمات غیر مؤدبانه و قبیح و رکیک بیان کنیم مثلاً درباره زنی گفته شود بدکاره است یا ... ما معتقدیم خداوند متعال و انبیاء گرام حتی در زمانی که می خواستند صفات و افعال قبیح گناهکاران را بیان کنند از الفاظ رکیک اجتناب می فرمودند و کلمات و الفاظ مؤدبانه آن زشتی را بیان می فرمودند، مانند کلمه «کفر» به معنای پوشاندن که عمل زشتی را نشان می دهد اما لفظ آن زشت نیست و در موارد خوب هم قابل استفاده است: کفر عنهم سیئاتهم (آیه ۲ محمد ۴۷) خداوند بدی هایشان را می پوشاند و از بین می برد. کمثل غیث أعجب الکفار نباته (آیه ۲۰ حدید ۵۷) [مثل آن ها] مثل بارانی است که گیاهان آن کشاورزان را به شگفت آورد. کفار، جمع کافر و کفر به معنای پوشاندن است، چون کشاورزان بذر و دانه را در زمین کاشته و با خاک آن را می پوشانند، به کشاورز کافر می گویند و به همین سبب کسانی را که منکر دین حق هستند چون حق را با انکارشان می پوشانند به آن ها کافر گفته می شود.

تمام کلمات قرآن این چنین است و به همین سبب، احسن الحدیث و خالی از دشنام و کلمات رکیک و قبیح است؛ اگرچه اعمال قبیح را بیان می کند و یا مخالفان حق را تقبیح می نماید. حتی لفظ «زنیم» هم خودش کلمه زشتی نیست زیرا «زنیم» در اصل به معنای آویزان بودن شیئی به شیء دیگر بوده است و به قسمتی از گوش شتر و گوسفند که پس از شکافتن آویزان می شود هم، اطلاق شده است همچنین به فردی که از قوم و گروهی نیست و خود را به آن ها متصل می کند هم اطلاق گردیده است و یا کلمه «دعی» که در اصل به معنای «خواندن» است و به معنای پسر خوانده و لاف زن استعمال شده است.

۲- درباره حضرت امیر المومنین -علیه السلام- در مقاله شماره ۲ چنین آمده است: «... وحدت امت اسلامی همان کاری است که حضرت امیر المومنین -علیه السلام- در صدر اسلام انجام دادند و هنگامی که برای اقامه حق یاران کافی نیافتند برای حفظ کیان اسلام و خاموش نشدن نور هدایت و از بین نرفتن دست آوردهای حضرت پیامبر عظیم الشان -صلی الله علیه و آله- صبر جمیل پیشه کرده پیشنهاد امثال ابوسفیان را نپذیرفتند برای حفظ امت

اسلامی همچون یک وزیر و مشاور به خلفای ثلاث به مدت ۲۵ سال یاری رساندند و تا می توانستند از تفرقه در جامعه اسلامی جلوگیری می کردند.» متأسفانه عدم دقت در قرائت متن دیده می شود. «اگر ۴۰ یار داشتند قیام می کردند» ما هم عرض کردیم که یاران واقعی کافی نداشتند ولی اگر هم داشتند باز راه تفرقه و جنگ داخلی را نمی رفتند و از شواهد این که به دنبال رفع تفرقه و حفظ وحدت امت بودند، اعمال ایشان در ماجرای محاصره و قتل عثمان است اما درباره جنگ های داخلی هم تمام تلاش خود را انجام دادند که جنگی پیش نیاید اما جالب تر از همه، سؤال آخر است: «اگر حضرت به دنبال وحدت اسلامی از دیدگاه شما می بود چرا خلافت را قبول کردند با این که مخالفین زیادی داشتند و منشاء همان اختلافات سه جنگ فرسایشی و خونین با ناکثین و مارقین و قاسطین شد و مسلمانان به جان یکدیگر افتادند؟» جواب روشن است اولاً جمع اکثریت قاطع مردم به حضرت روی آوردند و خواستار خلافت ایشان (نه امامت) بودند ثانیاً برخی از کسانی که دشمن شدند اول جزء طرفداران بودند مانند خوارج و اصحاب جمل، ناکث یعنی پیمان شکن پس از بیعت و با مواجهه عدل علوی دشمن شدند، خوارج هم در اثر فریب معاویه خارج شدند با این حال حضرت تلاش مستمری می کردند که جنگ پیش نیاید ثالثاً حضرت خودشان به مردم مشتاق فرمودند که مانند زمان گذشته حاضر به خدمت هستند و به عنوان وزیر خدمت می کنند ولی عنوان امیر را نمی پذیرفتند. به هر حال تاریخ متواتر از سیره و صبر حضرت و اولاد معصومشان نشان می دهد که آن ها به دنبال تفرقه امت و ایجاد فتنه عمل نمی کردند و در عین حال هر جا که لازم بود مشورت می دادند و هر جا بیان احکام و گفتن معارف لازم بود، بیان می فرمودند یا غصب ولایت و حق مسلم خود را در جای مناسب ابراز می داشتند، همچنین ما سخنی از سکوت امام نگفتیم بلکه عرض کردیم صبر جمیل پیشه کردند. ما نگفتیم خلفای ثلاث حضرت را مشاور خود قرار داده با ایشان مشورت می کردند، عرض کردیم حضرت امیر المومنین خود را چون وزیر و مشاور برای آن ها قرار دادند و به آن ها کمک می فرمودند. برای اطلاعات بیشتر می توانید به کتاب فروغ ولایت آیت الله جعفر سبحانی مراجعه فرمایید. پس جمله «آیا صحیح است به دروغ ادعا شود که عمر پیوسته در مشکلات و گرفتاری ها به امیر مومنان مراجعه می کرد؟» احتمالاً این مورد با جواب مقاله دیگری در هم شده است.

۳- «وحدت حقیقی» فقط در میان مردان خدا و اهل حق به وجود می آید که توصیه اولیاء الهی است و نباید آن را با وحدت و اتحاد و همکاری و همنوایی در میان مسلمانان و ادیان آسمانی خلط نمود؛ تفرقه و دشمنی جاهلانه خواست شیطان و ایادی اوست، حتی اگر در پشت احادیث پنهان شوند باز هم دست خیانت پیشه دشمنان اسلام خصوصاً انگلیس و آمریکا برای ملت های مسلمان بصیر، روشن است به هر حال مسئله اهمیت و ارزش «وحدت» میان امت اسلامی، یک حقیقت روشن است و نیاز به تکرار و بحث مفصل ندارد زیرا هر عقل سلیم فوائد اتحاد و مضرات تفرقه خصوصاً در دنیای امروز را مشاهده می کند، اما در جهان تشیع، محور اصلی وحدت، رهبری واحد و اطاعت از ولی فقیه است تا هر فرد یا گروهی با سلیقه و حتی اجتهادش راهی را پیش نگیرد و عمداً یا غفلتاً با دوستی خرس خاله ها به جامعه شیعه لطمه نزنند اگرچه احترام به عقاید و بحث های علمی در جای خودش محترم است اما در مقام عمل و اجرا، فقط یک نظر باید فصل الخطاب باشد و درباره گفتار و سیره حضرات امام خمینی و امام خامنه ای و دولتمردان و نظام جمهوری اسلامی بحث عصمت مطرح نیست و چه بسا اشتباهی صورت گیرد که هرکدام در جای خودش قابل بحث و نقد است.

اما مقصود ما از این که عرض کردیم: «ایجاد فتنه در امت اسلامی کار مزدوران آمریکا و انگلیس است که حتی در لباس روحانیت، یک آخوند فراماسونر به نام اسلام و مذهب شیعه، حکم اعدام شیخ فضل الله نوری را صادر می کند» هشدار به شیعیان است تا فریب ظواهر و عناوین پر طمطراق را نخورند و عملکرد اشخاص را بسنجند که چه کسی در خط طاغوت و جنایتکاران شرق و غرب است و با آن ها همکاری کرده، در راستای منافع آنان گام برمی دارد و چه کسی با آن ها مبارزه واقعی می نماید در راستای منافع اسلام و مسلمین عمل می نماید. همچنین درباره اشخاصی که اسامی آن ها آورده شده، تا پرونده آن ها به صورت کامل از رسانه ها پخش نشود،

امکان قضاوت عمومی وجود ندارد، شاید بی گناه بوده اند و احتمال دارد که مستحق مجازات بسیار سنگین تری بوده باشند و به سبب مصالح عامه، به آن ها تخفیف داده شده است.

۴ - اثبات و ثبوت مرجعیت، با ادعای مرجعیت و اعلییت متفاوت است و بر فرض اثبات آن برای هر فردی باز هم نمی توان گفت که آن شخص مصونیت قضایی دارد و به این سبب نمی توان نظام طاغوت را تمجید کرد بلکه از امتیازات قانون اساسی ج.ا.ا. عدالت گسترده آن و افتخار نظام جمهوری اسلامی است که حتی شخص رهبر هم چنین مصونیتی ندارد. «... رهبر در برابر قانون با سایر افراد کشور مساوی است» اصل ۱۰۷ قانون اساسی

۵ - صرف نظر از عقاید باطل صوفیه مجدداً عرض می کنیم که روش عرفان ارزشمند است، علامه طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام می فرماید برای کشف حقایق قرآن سه روش وجود دارد ۱- راه ظواهر ۲- راه برهان عقلی ۳- راه بندگی خالصانه (کشف و شهود های عارفانه) ما هر سه روش را می پذیریم؛ بنده عقیده دارم پس از نقد و بررسی دقیق عقاید و آرای فلاسفه و عرفای اسلامی و فهم عمیق مطالب آن ها، ما می توانیم آن هنگام برای اثبات یا ابطال هر مسئله حکم دهیم و خوب است که از قضاوت های گتره ای در این گونه معارف دقیق، خود داری شود.

۶ - میان آوردن مثال و قیاس فقهی فرق بسیار است و نباید آن ها را با هم خلط کرد. در قیاس فقهی یا همان تمثیل منطقی که در شریعت مقدسه و مذهب حقه جعفری باطل شمرده شده است، وجه جامعی در نظر گرفته می شود و حکم اصل در مورد فرع هم جاری می گردد اما مثال برای نزدیک کردن فهم مطلب استفاده می شود تا صعوبت آن شکسته شده و ذهن برای راه یافتن به حقیقت آماده شود بنابراین ما هرگز نگفتیم حکم سبب همان حکم تقیه است بلکه عرض شد مثل سبب مانند تقیه است همان گونه که به تقیه امر شده است و در مواقع اضطراری از آن استفاده می شود و با این وجود ذات اقدس الهی و رسولانش از چنین امری منزّه هستند پس اشکالی ندارد (محال عقلی نیست) خداوند متعال امر به فعلی کند (مواقع اضطراری) در حالی که خودش از آن منزّه است. مثال دیگر: به دروغ مصلحت آمیز امر شده است ولی ذات اقدس الهی از این امر منزّه می باشد.

۷ - ما با هیچ کس سر جنگ نداریم نه با غربی ها و نه با شرقی ها ولی حق مسلم خود می دانیم که در معارف بحث های علمی کنیم و دین حق را تبلیغ نماییم در عین حال ظلم را نمی پذیریم و تسلیم باطل هم نمی شویم اما چنانچه دشمنان حق، سر جنگ داشته باشند یا بخواهند انسان ها را استعمار کنند و آن ها را به بندگی بگیرند، وظیفه خود می دانیم که به مظلوم کمک نماییم و با ظالمان بجنگیم و در داخل امت اسلامی با اهل فتنه و شبهه افکنان و مفسدان به صورت علمی و عملی مبارزه کنیم. اما شگفت انگیز این است که آرزوی دشمنان و ظالمان از دهان این شیعیان پیرو اهل بیت و خصوصاً محبان حضرت اباعبدالله، شنیده می شود! ما در مقاله شماره ۱ نوشتیم که «بندگان آنگاه به کمال لایق و سعادت شامخ می رسند که در صراط مستقیم حق، نسبت به مظاهر جمالش، تولی و از مظاهر قهرش، تبری جویند و از افراط و تفریط در این دو، بپرهیزند» بنابراین برائت از مشرکین از وظایف واجب مسلمانان است که این شاء الله دشمنان اسلام، آرزوی تعطیل شدن شعار مرگ بر آمریکا و برائت از مشرکین را به گور خواهند برد.

۸ - آیه «لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم» اولاً اگر در متن ترجمه جناب آقای الهی قمشه ای توجه شود ایشان با توضیحی که داخل پرانتز آورده بودند مخالف با جواز سبب بودند ثانیاً همان گونه که از آیت الله مکارم شیرازی نقل گردید، مفسران و فقها از این آیه استفاده کردند که یکی از موارد جواز غیبت است ثالثاً احتمال دارد جمله «لا یحب الله اللثم فی الانتصار الا من ظلم» از صاحب مجمع باشد نه روایت، به هر حال این تفسیر شاذ و مخالف قول مشهور است و قابل استناد نیست. آنچه قطعی است «السوء من القول» غیر از «سبب» و بکار بردن کلام زشت و رکیک است.

۹ - بعضی اوقات قضاوت دانشمندان با قضاوت عرف کاملاً متفاوت است، دقت بفرمایید: «خداوند مثل و مانند ندارد»، «خداوند مثل و نمونه دارد»، برای اهل فن تفاوت میان کلمه مثل و مثل بسیار است اگرچه عرف به آن

دقت نکند؛ اگر فردی به دیگری بگوید تو مثل الاغ هستی، دشنام است اما اگر بگوید مثل تو مثل الاغی است که ... تقبیح است، نه دشنام و قبلاً هم عرض شد تقبیح کردن عمل قبیح، قبیح نیست بلکه اگر مفسده دیگری نداشته باشد چه بسا عقلاً و شرعاً واجب نیز شود. متأسفانه دقت کافی به عرض بنده در رفع شبهه نشده است، صرف نظر از آن که تشبیه با تمثیل کاملاً متفاوت است، بنده مثل مداح را که زدم، مقصود مقول و تشبیه او نبود، مقصود قائل بود؛ حکایت ما آن ضرب المثلی است که، مادری به فرزند خود گفت: قربان چشمان بادامیت شوم، فرزند گفت: مادر جان بادام می خواهم. عرض کردیم مداح یک وقت در مقام تمجید است و یک وقت در مقام تقبیح و در صورت دوم (تقبیح) می تواند مطالب را مؤدبانه بیان کند مانند قرآن کریم که این چنین است و می تواند به صورت بی ادبانه و وقیحانه تقبیح کند، به قول معروف می تواند بگوید: ۱- بفرمایید ۲- بنشینید ۳- ... ؛ هر سه یک معنا دارد ولی هر کدام همراه ملازمه ای است، اولی مؤدبانه و سومی بی ادبی است.

اما در باره تشبیه عرض شد که برخی از مواردی را که حضرت احدیت -جلّ جلاله- و اهل بیت عصمت -علیهم السلام- بیان می فرمایند، نه دشنام است و نه تشبیه معمولی، بلکه بر اساس علم غیب به حقیقت مجرمان، صفات حقیقی آن ها را بیان می فرمایند بنابراین اگر حضرت حق -جلّ جلاله- یا رسول مکرم ایشان یا اهل بیت عصمت و طهارت -علیهم السلام- با توجه به علم غیب خود، حقایقی را بگویند، دشنام نیست زیرا بیان حقیقت حسن است. خلاصه مطالب:

۱- ساحت قدس حضرت احدیت، حُسن و زیبایی مطلق و خیر محض است در او تعالی هیچ نوع زشتی راه نداشته و تصور هرگونه بدی و قبحی، با ذات و فعلش متناقض است پس قبیح و زشتی در آیات آفاقی (عالم تکوین) و یا در آیات کلام وزینش (قرآن کریم) صادر و پدیدار نمی گردد.

۲- الف) خداوند نور مطلق، معدن ادب و مکارم اخلاق است و تمام آیات اعظمش، تجلیگاه حق و مقتدای عالم بشریت، انواری پاک و مطهر و میرا از هرگونه خباثت و رجس می باشند و آنان به اقتضای چنین ذاتی، سبّ (بیان کلام قبیح و زشت یا کلام رکیک) که مقتضای نفوس خبیث می باشد حتی نسبت به دشمنان ناپاک، از دهان مبارکشان نفوّه نمی شود. ب) براهین متعدد عقلی و نقلی به شکل قیاس منطقی در محال بودن صدور کلام قبیح از حضرت احدیت و اهل بیت عصمت و طهارت ارائه شد. ج) قرآن کریم صراحتاً از حیثیت خود در برابر این اتهام دفاع فرموده، کلام خداوند متعال را احسن الحدیث (نیکو ترین سخن) می داند و در عین حال که اهل باطل را تقبیح می کند، هیچ سبّی (کلام قبیح و سخن رکیک) در آن نیست. د) قرآن به پیروانش امر می کند با مردم نیکو سخن بگویند و کسانی را که به گفته خود عمل نمی کنند، سرزنش می نماید بنابراین بکار بردن کلمات قبیح نسبت به مردم مستلزم تناقض با بیانات و سخنان خودش می باشد.

۳- برخی از عناوین مانند ظلم، فساد، اساءة ادب و سبّ (بیان کلمات قبیح) بی واسطه عین مصداق قبیح هستند (وجه مصلحت آمیز یا مفسده انگیز ندارند) بر این اساس در ساحت قدس ربوبی راه ندارند، اما اگر کسی قیاس فقهی نموده و ادعا کند که سبّ یا اساءة ادب با واسطه، مصداق حُسن یا قبح هستند و مانند: قتل - دزدی - غیبت - دروغ - ... می باشند و دو جنبه دارند، اگر مصلحت آمیز باشد، حُسن و اگر مفسده آمیز باشند، قبیح هستند؛ بر این اساس هم نمی توانیم آن را به حضرت حق تعالی نسبت دهیم زیرا خداوند متعال از همه این امور حتی به صورت حُسنش منزّه است. الف) قتل برای او -جلّ جلاله- معنا ندارد زیرا او جان ها را توفی می نماید. ب) دروغ مصلحت آمیز نمی گوید زیرا صادق تر از او در کلام وجود ندارد و لوازم باطل و مفسده های زیادی دارد مانند ابطال معارف دینی. ج) دزدی برایش بی معناست زیرا مالک تمام هستی است. د) غیبت برایش معنا نمی دهد زیرا همه در احاطه و محضر او هستند.

۴- تقبیح اگر بیان حقیقت و مصلحت باشد و از کلمات زشت و رکیک استفاده نشود، نه تنها قبیح نیست بلکه حسن است.

۵- اگر در مقام عمل و تکلیف برای انسان، عقل امر کند که در مواقع ضرورت یا اضطراری «دفع افسد به فاسد

واجب است» اولاً این فاسد از فاسد بودنش خارج نمی شود زیرا انقلاب در ماهیت محال است ثانیاً امر به آن در شرایط مذکور قبیح نیست؛ بنابراین اگر در مقام عمل و تکلیف، شرع مقدس امر به سب کند، اشکال و منع عقلی ندارد.

- ۶- هیچ کلمه و مطلب زشت و رکیک، در تمام آیات قرآن وجود ندارد و قرآن مطالبش را در نهایت ادب بیان می نماید و در مقام بیان صفات زشت مخالفان، از بهترین کلمات و پسندیده ترین آن ها استفاده می فرماید.
- ۷- روایات متواتر چون مفید یقین هستند در معارف حجت می باشند ولی روایات غیر متواتر اگرچه صحیح باشند، مفید ظن هستند و عقل و قرآن ظن را حجت نمی دانند.
- ۸- هیچ روایت متقن و محکمی (متواتر) دالّ بر سب از طرف حضرت ربّ جلیل و اهل بیت -علیهم السلام- وجود ندارد و آن روایات ظنی و غیر متقنی که مطرح شده، در صورت صحت سند، تماماً قابل توجیه پسندیده و مناسب است.

نتیجه بحث : بر اساس استدلال ها و توضیحاتی که تقدیم گشت، ثابت شد که ادعای جناب آقای سید صادق شیرازی مبنی بر این که خداوند در خود قرآن سب مخالفانش را کرده (یعنی کلام قبیح بکار برده و دشنام زشت و رکیک به آنان داده) باطل است؛ بعلاوه ادعای هیئت العروة الوثقی که اهل بیت -علیهم السلام- خودشان نسبت به مخالفان، کلام قبیح و دشنام زشت و رکیک می داده اند، نیز باطل است.

کلام آخر : توجه به مفاد این حدیث شریف در جوابیه، بسیار پسندیده است: «برخی از کسانی که دوستی ما اهل بیت را دستاویز ساخته اند، زیان و فتنه انگیزیشان بر شیعیان ما از دجال بیشتر است زیرا با دشمنان مهر و مودت می ورزند و نسبت به دوستان دشمنی و عداوت می نمایند، هرگاه چنین شد حق و باطل به هم می آمیزد و حقیقت مشتبّه گردیده در نتیجه انسان مومن از منافق شناخته نمی شود.» قرآن کریم هم می فرماید: «محمّد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» (آیه ۲۹ فتح ۴۸) محمد -صلی الله علیه و آله- فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر [و] با همدیگر مهربانند.

چرا کسانی که خود را شیعه می دانند در مقام عمل، با دشمنان آشکار و کفار حربی مانند آمریکا و انگلیس و اسرائیل که به ممالک اسلامی حمله وحشیانه می کنند، دست رفاقت و دوستی می دهند و در راستای منویات و منافع آن ها گام بر می دارند؟ اگرچه قابل قبول است علمایی که تحت سلطه آن ها زندگی می کنند تقیه نمایند اما آن ها که عذر ندارند چرا این گونه هستند؟ چرا دولت نوپای اسلامی را یاری نمی رسانند تا با اتحاد میان شیعیان و مسلمانان و ادیان آسمانی دیگر، قدرتمند شده و این قدرت های ظالم و فاسد را نابود سازیم تا امنیت و آرامش، رفاه و عدالت را گسترش دهیم؟ چرا این دشمنان وحشی به آخوندهای تفرقه انداز از شیعه و سنی کمک کرده و امکانات می دهند؟

هدف شرق ملحد و غرب فاسد و ایادی ظالم و مزدورانشان، با شکستن وحدت و ایجاد تفرقه، سست کردن و بدبین نمودن مردم نسبت به حکومت نوپای اسلامی است و صرف نظر از بحث های علمی که برای روشن شدن معارف و حقایق دینی و سیاسی ... لازم و ضروری است، همگان باید در صحنه اجتماع در برابر ظالمان و متجاوزان به حریم اسلام و مسلمین، متحد شده و با پرهیز از ایجاد دشمنی میان مردم که خواست شیاطین جنّ و انس است، از حق دفاع کنیم. والسلام علی من اتبع الهدی.

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

حوزه علمیه آیت الله ایروانی

۱۴ شوال ۱۴۳۵

حامد وفسی